

فلسفه زندگی و زبان:

زبان متعارف گشایشی برای ظهور چستی زندگی متعارف

مسعود امید

دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

چکیده

به نظر می‌رسد که پرسش از چستی زندگی (و نیز پرسش از معنا، ارزشها، سعادت و... در زندگی)، مهم‌ترین سوالی است که آدمی می‌تواند با آن مواجه شود. اما چه حوزه‌ای متکفل پاسخ به چنین پرسشی است؟ این حوزه را می‌توان فلسفه زندگی نام نهاد. فلسفه زندگی عهده‌دار طرح پرسش‌های بنیادی و پاسخ‌های مربوطه در باب زندگی متعارف و نیز ارائه پاسخ‌های ممکن و تحلیل‌ها و نتایج مربوط به آنهاست. یکی از پرسش‌های مهم در حوزه فلسفه زندگی مربوط به توجیه ارزش شناختاری دعاوی و مدعیات آن در باب چستی زندگی است. به بیان دیگر سوال این است که «ارزش فهمانی و عینی پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در این زمینه مطالعاتی مطرح می‌شوند، ناشی از چیست؟» «چه وجه معقولی می‌توان برای اعتبار (فهم پذیری و عینیت) پرسش‌ها و پاسخ‌ها و نتایج مطرح در فلسفه زندگی ارائه کرد؟» نیز در ادامه «وجه فلسفی بودن فلسفه زندگی ناشی از چیست؟».

پاسخ این نوشتار بر حسب فهم متعارف از زندگی و زبان به پرسش نخست آن است که بر اساس ارتباط دو سویه زندگی و زبان، یعنی پذیرش منشایت زندگی برای زبان و بالعکس، گشودگی زبان نسبت به زندگی و بر حسب یک نگاه روش‌شناختی به زبان متعارف، می‌توان وجهی معقول برای اعتبار (فهم‌پذیری و عینیت) فلسفه زندگی فراهم کرد. بدین صورت که جملات مطرح در فلسفه زندگی به شرط احراز معنی‌داری متعارف، اولاً دارای ارزش فهمانی هستند (در حوزه فهم قرار می‌گیرند) و ثانیاً عینی‌اند (مربوط به حقایق زندگی‌اند). پاسخ سوال دوم آنکه با احراز دو مولفه روشمندی و مشارکت‌پذیری فلسفی در این نوع از مباحث، آنها از شأن فلسفی نیز برخوردار خواهند بود. گفتنی است که هدف این مقاله قرار دادن خواننده در موقعیت مواجهه فلسفی با زندگی از طریق ساده‌ترین شیوه‌های فلسفی است.

واژگان کلیدی: چستی زندگی، فلسفه زندگی متعارف، زبان متعارف، توجیه، نسبت دو سویه

زندگی و زبان، معنی‌داری، عینیت، مشارکت‌پذیری.

سقراط: خودت را بشناس.

(من درگیر با زندگی را بشناس، خودت را حین زندگی بشناس، زندگی خودت را بشناس)

مقدمه

امروزه دامنه مباحث فلسفی به حوزه زندگی نیز سرایت کرده است. اما چگونه و با چه شیوه یا روش‌هایی و تا چه حدی می‌توان در مورد زندگی، فلسفه‌ورزی کرد؟ مساله زندگی چنان برای ما مهم و سرنوشت‌ساز است که هر اندازه هم که در حوزه آن بیندیشیم و هر قدر در مسیر بررسی فلسفی آن، حتی به کندی پیش رویم، ارزشمند است. فلسفه زندگی شاخه‌ای است که عهده‌دار پرداختن به مساله زندگی است. با وجود آنکه در کشور ما و در عرصه فلسفه ورزی مان، کمتر به عنوانی از قبیل فلسفه زندگی و مباحث آن برخورد می‌کنیم، ولی نادر بودن چنین مباحثی دال بر بی‌زمینه بودن، کم اعتباری یا بی‌اعتباری آنها نیست. امروزه فلسفه زندگی روزهای اولیه رشد و جوانه زدن خود را از سر می‌گذرانند. پس باید منتظر بود تا دولت آن بدمد و آفتابش از افق فلسفه برآید. حال در اینجا برآنیم تا به بخشی کوچک اما اساسی در حوزه فلسفه زندگی پردازیم که در ارتباط با مساله زبان قرار می‌گیرد.

زندگی متعارف

یکی از اصطلاحاتی که باید بدان توجه داشت، واژه / مفهوم زندگی متعارف است. این اصطلاح در برابر زندگی یا زندگی‌های غیر متعارف است. زندگی‌های غیر متعارف را بهتر است قرار گرفتن یا جای گرفتن (و نه حضور و بودن) یا حیات در فضاها و مراتب خاص انگاشت. که شامل اموری از قبیل: زنده بودن صرف در حد نشانه‌های حیاتی (بیهوشی و کما)، زندگی جنینی (بودن در فضای جنینی شکم مادر)، زندگی مجازی (بودن در فضای مجازی second life)، زندگی مغزی (فرض مغز در خمیره)، زندگی پیش از دنیا (بودن پیش از زندگی دنیوی)، زندگی پس از مرگ (بودن در پس از اتمام زندگی دنیوی). زندگی متعارف همان حضور و فعالیت معمولی آدمیان در کنار هم و در باهم بودگی انسانی و به شیوه رایج در خانه و محله و مدرسه و دانشگاه و محل کار و.... است.

فلسفه زندگی متعارف

در ذیل عنوان فلسفه مضاف که مشتمل بر حوزه‌هایی از قبیل فلسفه اخلاق، فلسفه زبان، فلسفه هنر و فلسفه تاریخ و ... است، می‌توان از فلسفه زندگی متعارف نیز سخن گفت. فلسفه زندگی متعارف، تاملات و مطالعات فلسفی در باب زندگی رایج و متعارف است. فلسفه زندگی در پی یافتن راهی برای کشف یا انکشاف وجوه بنیادین و اساسی زندگی متعارف است. این شاخه، از آن جهت که به مهم‌ترین مساله ما یعنی زندگی مربوط است و به مسایل بنیادین آن می‌پردازد، بیش از آنکه مجموعه‌ای از مسایل فلسفی صرف باشد، یک دغدغه است. فلسفه زندگی مورد نظر در اینجا، با توجه به سبک و سیاق و مسایل ویژه‌اش و از جهت سلبی، شاخه‌ای متفاوت از حوزه‌هایی مانند مهارت‌های زندگی (در حوزه مشاوره‌های زندگی)، علم النفس فلسفی (در حوزه علوم انسانی غیر تجربی)، روان شناسی تجربی (در حوزه علوم انسانی تجربی)، پدیدارشناسی آگاهی زیسته (در فلسفه هوسرل)، پدیدارشناسی هستی‌شناختی دازاین (در فلسفه هایدگر)، فلسفه حیات (در نزد برگسون)، فلسفه شهر (نزد هانری لوفور) و... به شمار می‌رود. بنابراین فلسفه زندگی به معنای متافیزیک زندگی، زیست شناسی، پدیدارشناسی زندگی، جامعه شناسی زندگی، روان شناسی زندگی و از این قبیل نیست. البته تمایز فلسفه زندگی از دیگر حوزه‌ها، منافاتی با تعاملات و گفتگوی آن با برخی از حوزه‌های فوق ندارد!

ما در فلسفه زندگی با پرسش‌هایی مهم و اساسی در باب زندگی سروکار داریم که از حد پرسش‌های معمولی درمی‌گذرند. اینکه «امروز یکشنبه است یا دوشنبه؟» «شغل برادرت چیست؟» «شام چه خورده‌ای؟» «بی حالی یا باحالی؟» «بیماری یا سلامت؟» و... جزو سوال‌های معمولی در زندگی ماست. اما ما با پرسش‌های مهم‌تر و به تبع آن با نتایج اساسی‌تری در باب زندگی نیز مواجه هستیم.

در ادامه برای آشنایی با حال و هوای فلسفه زندگی به طرح چند پرسش و پاسخهایی چند در این حوزه می‌پردازیم. گفتنی است که اولاً پرسش‌ها و پاسخ‌های زیر مربوط به عالم زندگی متعارف

است و بر حسب زبان متعارفاتد و ثانياً برای درک بهتر آنها تصور کنید که امروز از خانه بیرون آمده اید و می‌خواهید یک روز کاری را به پایان برسانید:

سوال نخست در عالم زندگی: «آیا زندگی ام از آن خودم است یا دیگری؟» «آیا زندگی دیگری از آن من است یا از آن خودش؟» «آیا به جای خودمان زندگی می‌کنیم یا به جای دیگری؟» «به جای خودمان می‌خوریم، می‌خوابیم، می‌بوییم، می‌نوشیم، ازدواج می‌کنیم، درس می‌خوانیم، راه می‌رویم، بازی می‌کنیم و.... یا به جای دیگری یا دیگری به جای ما؟»

پاسخ بر حسب تعابیری از عالم زبان: گاهی با یک نفر در باب دخالتش در زندگی مان مشاجره می‌کنیم و می‌گوییم: «این زندگی خودم است و ربطی به شما ندارد»، «این زندگی به خودم ربط دارد» یا «این زندگی از آن من است»، «زندگی ام متعلق به خودم است».

نتایج فلسفی: ۱- هر یک از ما زندگی خودمان را می‌کنیم.

۱-۱- زندگی به معنای فوق، یعنی در پرسش از نسبت آن به ما، یک دارایی از قبیل کت و شلوار و غذا و کفش نیست، چرا که در این صورت قابل انتقال بود.

۲-۱- زندگی ویژه هر یک از ما اساساً از قبیل دارایی‌ها نیست، بلکه نحوه‌ای از بودن است. من زندگی می‌کنم یعنی من بدین شیوه هستم. زندگی ام، هستی من است و نه دارایی من.

۳-۱- وقتی که زندگی خود را تغییر می‌دهم، دارایی خودم را تغییر نمی‌دهم، بلکه هستی خودم و شیوه بودنم را عوض می‌کنم.

سوال دوم در عالم زندگی: «در حین زندگی، به نحو متفرد و فرد حضور دارم و زندگی می‌کنم یا به نحو غیر متفرد و کلی؟»

پاسخ بر حسب تعابیری از عالم زبان: در حین زندگی، هر یک از ما در جریان انتساب امور و کارها و موقعیت‌ها و... از حالت اول شخص سود می‌بریم یعنی مثلاً می‌گوییم «من غذا می‌خورم، قدم می‌زنم، می‌خوابم و....». ما در حین بازی‌های جمعی، نمی‌گوییم «من یک نفر، همان ده نفر بازی کننده بودم» (فرد در حکم جمع نیست)، نمونه دیگر آنکه پس از اعلام جوایز و تعلق آن به

هر یک از ما می‌گوییم: «فلان جایزه از آن من است». به علاوه از اسم خاص استفاده می‌کنیم و نه عام و مثلاً می‌گوییم: «من پرویز هستم» یا در پر کردن فرم‌های مربوط به خود، از اسم خاص استفاده می‌کنیم.

نتیجه فلسفی: ۱- هر یک از ما در زندگی، یک نفر خاص و ویژه هستیم، به صورت دم دستی و ملموس و محسوس. و نه چند نفر و نه یک جوهر یا یک نفس محض یا انسان کلی یا نفس کلی یا بدن کلی. هیچیک از عناصر مذکور در تعریف اول شخص مندرج نیست. اول شخص فقط اول شخص است؛ و همین نشانه تفرد زندگی انسانی و تمایز آن از اول شخص‌های دیگر. ۲- اول شخص بودن تنها مستلزم تمایز از دیگر اول شخص‌هاست و نه لزوماً تنهایی یا انزوا یا عزلت نسبت به آنها.

سوال سوم در عالم زندگی: «در حال زندگی، بازیگرم یا تماشاگرم؟» «من با زندگی بی‌فاصله‌ام یا با آن فاصله دارم؟»

پاسخ بر حسب تعبیری از عالم زبان: ما در حین بازی فوتبال نمی‌گوییم: «بازی را تماشا می‌کنیم» بلکه می‌گوییم «دارم بازی می‌کنم». یا حین خوابیدن و خوردن و... نمی‌گوییم: «دارم می‌روم خوردن و خوابیدن و... را تماشا کنم»، بلکه می‌گوییم: «دارم می‌روم غذا بخورم، بخوابم و...»

نتیجه فلسفی حاصل از پاسخ سوالات دوم و سوم: من زندگی به عنوان من متافیزیکی، من روان شناختی محض و من استعلایی نیست؛ چرا که اولاً من‌های مذکور، در تعریف اول شخص از من زندگی مندرج نیستند و دوم آنکه آن‌ها نسبت به زندگی، در مقام بازیگری نیستند بلکه از شان تماشاگری برخوردارند. آنها بر حسب تعریفشان تنها خودشان هستند و نه در رابطه بازیگرانه با زندگی. به بیان دیگر در تعریف آنها بازیگری با زندگی، ملحوظ نیست.

سوال چهارم در عالم زندگی: «زندگی من به نحو پیشینی است یا پسینی؟» «زندگی ام طوری است که پیش‌تر رخ داده است و من حالا آن را مرور می‌کنم یا آنکه الان و هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال در حال رخ دادن است؟» «زندگی ام همین الان سر می‌زند و شکل می‌گیرد و در حال شکل‌گیری و رخ دادن و تجربه شدن است یا در هر لحظه، زندگی ام رخ داده و شکل گرفته

است و من تنها مشغول مرور آن هستم؟» «زندگی را هر آن و هر روز و هر ماه به عنوان چیزی مروری و تکراری تجربه می‌کنم و به انجام می‌رسانم (حتی اگر مشابه دیروز باشند) یا در همین لحظه متولد می‌شود و من درگیر آن هستم و می‌خواهم به انجام برسانم؟» «زندگی کهنه کتابی است که قبلاً نوشته شده است و من آن را مرور می‌کنم یا صفحاتی است که هر روز نوشته می‌شود (هر چند برخی صفحات آن تکراری باشند)؟»

پاسخ بر حسب تعبیری از عالم زبان: ۱- اگر حین صبحانه خوردن از ما بپرسند که چکار می‌کنید و بگوییم: «دارم آن صبحانه‌ای را که قبلاً خورده ام، مرور می‌کنم!» یا بگوییم: «همان صبحانه‌ای را که خورده بودم، دوباره می‌خورم!»؛ دو جمله مذکور بی‌معنی خواهد بود. اما اگر بگوییم: «همین الان در حال صبحانه خوردن و گوش دادن اخبار هستم»، معنی‌دار است.

نتیجه فلسفی: ۱- هر یک از ما در حال زندگی می‌کنیم یعنی همین الان و در اینجا و اکنون. ۲- هر یک از ما این زندگی را برای اولین بار می‌زیسیم.

نتیجه کلی چهار مدعای فوق: اگر زندگی من از آن خودم است و اگر من نسبت به زندگی، در مقام اول شخص قرار دارم و اگر نسبت به زندگی بازیگرم و نه تماشاگر و نیز این زندگی همین الان شکل می‌گیرد و محقق می‌شود، مجموعاً به معنای آن است که من مختارم. (مختارم یعنی حصول مجموعه همین معانی در من.)

پیوند فلسفه زندگی با فهم و زبان متعارف و فلسفه زبان

با توجه به نکاتی که در فوق در باب زندگی مطرح شد، آشکار می‌شود که فلسفه زندگی برای تعیین و تثبیت مدعاهای خود ناچار از استناد به دو عرصه است: نخست فهم متعارف و دوم زبان متعارف. اما در اینجا به اقتضای عنوان نوشتار، تنها بر زبان متعارف تاکید شده است. با این وصف فلسفه زندگی با زبان متعارف ارتباط تنگاتنگی خواهد داشت. اما از سوی دیگر فلسفه زندگی به دلیل وجود پیش فرض‌هایی مربوط به حوزه فلسفه زبان در آن، با آن حوزه نیز در ارتباط خواهد بود. مهم‌ترین پیش فرض فلسفه زندگی که آن را با فلسفه زبان در ارتباط قرار می‌دهد، پیوستگی و درهم تنیدگی زندگی و زبان است. اما فراموش نکنیم که دلیل له این پیوند صرفاً نظری و مبتنی بر

زبان نیستند، بلکه با رجوع به فهم متعارف از زندگی و ملاحظه خود زندگی متعارف نیز می‌تواند صورت گیرد. گفتنی است که در نهایت فهم و زبان متعارف برای فلسفه زندگی طریقت دارند و نه موضوعیت. یعنی به نحو ابزاری بدان‌ها نگریسته می‌شوند و نوعی مسیرگشایی به سوی مباحث فلسفه زندگی محسوب می‌شوند. و نه آنکه جزو یکی از بخش‌های اساسی فلسفه زندگی باشند.

مساله نخست: شیوه توجیه یا وجه اعتبار فلسفه زندگی

پس از طرح مسایل و پاسخ‌های مربوط به حوزه فلسفه زندگی یک سوال مهم فلسفی آن است که «آیا چنین پرسش و پاسخ‌هایی معنی دارند یا بی‌معنا؟» «مربوط به خود زندگی‌اند یا نه؟» «چه توجیه یا وجه معقولی برای اعتبار و مقبولیت چنین پرسش‌ها و پاسخ‌هایی وجود دارد؟» «آیا این موارد از سنخ امور متافیزیکی و امور خارج از اندیشه فلسفی یا خارج از عالم زبان نیستند؟»

یکی از راه‌هایی که فلسفه زندگی در تایید معنی داری و ارتباط آنها با خود زندگی، در پیش گرفته است، توسل به زبان متعارف است. زبان، عالمی است که از طریق آن می‌توان معنی داری و حقیقی بودن چنین پرسش و پاسخ‌هایی را پذیرفت. بر این اساس این مقاله عهده‌دار توجیه فلسفی امکان فلسفه زندگی یا مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌های فلسفی در باب زندگی، از طریق عالم زبان و فلسفه زبان است. در اینجا به بیان وجه معقول یا توجیه نظری امکان فلسفه زندگی بر اساس زبان متعارف می‌پردازیم.

یک پاسخ ممکن: آزمون معنی داری متعارف

در پاسخ به این پرسش که چگونه زبان می‌تواند محملی برای کشف وجوه بنیادین زندگی باشد و چگونه از طریق زبان می‌توان بستری برای پاسخ به پرسش‌های فلسفه زندگی ساخت، می‌توان بر حسب فهم متعارف در باب زندگی و زبان، به تحلیل و دلیل زیر اشاره داشت:

مقدمه نخست

می‌توان سه مرتبه از زندگی و به تبع آن سه دسته پرسش را در مورد آن در نظر گرفت:

مرتبه اول؛ امور معمولی: صبحانه خوردن، مطالعه کردن، احوالپرسی، پرسش و پاسخ معمولی.

مرتبه دوم؛ عناصر خاص و مهم زندگی: بر محور اقتصاد، سیاست، آموزش و... .

مرتبه سوم؛ مسایل بنیادی در باب زندگی: بر محور چستی زندگی، اخلاق، باور، ایمان، معنا، سعادت و... (مثلا مسایلی از قبیل: مقومات زندگی، تعلق یا عدم تعلق زندگی به من، نسبت دیگری به من، مختار بودن یا مجبور بودن، معنا یا بی‌معنایی زندگی و...).

می‌توان با تمثیل زندگی به خانه مان، سه دسته از سؤالات فوق را بر آن تطبیق کرد. مسایل مرتبه اول: «رنگ اتاق‌ها بهتر است روشن باشد یا تیره؟» «کف خانه پارکت باشد یا موکت؟»، مسایل مرتبه دوم: «تعداد طبقات خانه دو یا سه باشد؟»، «تعداد اتاق‌ها سه یا چهار باشد؟» مرتبه سوم: «این خانه برای سکونت مناسب است یا نه؟»، «ارزش یک عمر ماندن را دارد؟».

مقدمه دوم

زبان متعارف غیر از آنکه نوعی فعالیت و نیز عامل ارتباط به شمار می‌آید، عهده‌دار انکشاف حقایق نیز تواند بود. اما این انکشاف نه مربوط به جهان و حقایق تخصصی و علمی بلکه حقایق زندگی خواهد بود. زبان متعارف می‌تواند وضعیت و موقعیت و... زندگی شخص و اشخاص انسانی را برملا سازد. وقتی کسی طلب نان برای خوردن می‌کند، می‌دانیم که وی در وضعیت گرسنگی قرار دارد یا اگر می‌گوید «اداره‌ام دیر شد» می‌دانیم که در موقعیت کارمندی قرار دارد. فلسفه زندگی از این ویژگی زبان برای مقاصد خود یعنی کشف جنبه‌های بنیادین زندگی سود می‌برد و با این وصف باید گفت که زبان برای فلسفه زندگی موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد. یعنی فلسفه زندگی در صدد پرداختن به خود زبان و تئوریزه کردن آن نیست بلکه به دنبال سود بردن از یکی از ویژگی‌های زبان است که به نحو متعارف قابل فهم و مورد بهره برداری است.

توضیح اینکه زبان متعارف به شرط معنی‌داری، می‌تواند حداقل در حوزه زندگی متعارف، محملی برای انکشاف حقایق زندگی باشد، اما نه در باب حقایق غیر زندگی و تخصصی در حوزه علوم. به بیان دیگر دو کاربرد از زبان متعارف را باید از هم جدا کرد: کاربرد در حوزه علوم و کاربرد در حوزه زندگی متعارف.

نمی‌توان در مقام بیان حقایق جهان که به نحو تخصصی مورد بحث قرار می‌گیرند، از زبان متعارف انتظار نمایش عینی و حقیقی در باب آنها را داشت مانند عرصه ستاره شناسی (خورشید به دور زمین می‌چرخد)، زیست شناسی (بدنم، اجزایی ندارد) و فیزیک (اشیا پیوسته و غیراتمی اند) و متافیزیک (عالم، یک مرتبه است)، اما نه در بیان حقایق زندگی متعارف. به بیان دیگر در عالم زندگی متعارف، زبان متعارف معنی‌دار می‌تواند حقایق زندگی را برملا کند و آشکار سازد. به بیان دیگر، معنی و مدلول (هر دو) امور و حقایق زندگی از طریق تعابیر زبان متعارف آشکار می‌شوند.

دلایل مدعای فوق آن است که نخست، در غیر این صورت زندگی کردن امکان پذیر نبود. اگر زبان متعارف، مربوط به بیان حقایق زندگی نباشد و صرفاً لفاظی‌هایی (و نه حتی وراجی‌ها) بدون مبنا و خاستگاه و منشا و مدلول در خود زندگی لحاظ گردد، زندگی عملاً جریان پیدا نمی‌کند. یعنی زندگی بی‌زندگی! (پاسخ نقضی) دوم، این نمایشگری و گشایش به این دلیل است که زندگی واقعی است که همه در آن به نحو انضمامی مشارکت داریم. نسبت ما با زندگی، نسبتی انتزاعی نیست. ما به زندگی با تلسکوپ نگاه نمی‌کنیم، بلکه پیوسته درگیر آن هستیم. بنابراین هر زبانی و به تبع آن هر ادعایی که به نحو متعارف در مورد عالم زندگی مطرح شود، مسبوق به درگیری با زندگی و با توجه به تجربه و ارتباط وثیق ما با زندگی به ظهور رسیده است. (پاسخ حلی) سوم، اساساً زندگی متعارف با زبان متعارف رابطه‌ای دو سویه با هم دارند: از طرفی زندگی متعارف، منشا و خاستگاه و مدلول زبان متعارف است و از سوی دیگر به دلیل این در هم تنیدگی، زبان متعارف آینه زندگی متعارف است. (پاسخ حلی دیگر)

در نسبت زبان با زندگی بهتر است از اصطلاحاتی از قبیل نمود، پدیدار، معلول، جلوه، سایه، بازنمایی و... سود نبریم چرا که دارای معنی و بار متافیزیکی یا معرفت شناختی یا انتزاعی هستند. بهتر است از اصطلاحاتی چون گشودگی، بیان (گفتار و سخن)، نمایش (مانند نمایش صحنه)، انعکاس (در آینه) استفاده کنیم. زبان متعارف، زندگی را برملا می‌کند، بیان می‌کند، به اجرا می‌گذارد و به نمایش و صحنه درمی‌آورد. در این حالت زبان از نوع برملا کردن و روزنه گشایشی است تا بازنمایی و تصویرسازی و....

بنابراین زبان متعارف و معنی‌دار معطوف به زندگی، در امر واقع‌نمایی زندگی از اعتبار کامل برخوردار است و از این رو می‌تواند در آشکارسازی و انکشاف حقایق زندگی به کار آید. با این وصف می‌توان هر جمله معنی‌داری را مربوط به امر و شانی واقعی از اوضاع و احوال و خود زندگی به حساب آورد. مثلاً این دو جمله را در زندگی معمولی خود در نظر بگیریم: «امروز برای کار کردن به اداره خواهیم رفت»، «امروز برای کار کردن به خواب خواهیم رفت». روشن است که در زبان متعارف، جمله اول معنی‌دار است و معنی‌داری آن دقیقاً به دلیل وجود واقعیتی در زندگی به نام کار کردن در اداره است و اینکه جمله دوم بی‌معنی است به این دلیل است که چنان واقعیتی در زندگی روزمره وجود ندارد. یعنی در زندگی رایج (و نه هر حالت مفروض و ممکن)، کار کردن با به خواب رفتن جمع نمی‌شود و کار بدین شیوه شکل نمی‌گیرد. با این مثال متوجه می‌شویم که زبان معمولی، واقعیات زندگی ما را برملا می‌کند. باید افزود به دلیل گسترده بودن امکانات زبان، این قابلیت در آن هست که تمام مراتب زندگی متعارف ما از طریق آن برملا و نمودار گردد.

مقدمه سوم

می‌توان بر اساس اصل انکشاف زبان متعارف نسبت به زندگی (در مقدمه دوم)، به این نسبت، نگاهی روش‌شناختی افکند. بدین معنا که زبان متعارف را به مثابه محملی برای انکشاف زندگی متعارف انگاشت و براین اساس از شیوه‌ای با عنوان *آزمون معنی‌داری متعارف سخن گفت*. در این شیوه ما نخست جملاتی را که در باب زندگی و مربوط به مراتب سه‌گانه آن است، مشخص می‌کنیم و آنگاه از جهت معنی‌داری یا بی‌معنایی متعارفشان، به آزمون می‌گذاریم. در این روش، جملات مربوط به زندگی و معنی‌داری آنها، در حکم حضور امری واقعی در متن زندگی است و در غیر این صورت دال بر واقعیتی در زندگی نیست. قید متعارف (در این مقام یعنی نگاه روش‌شناختی)، به معنای امکان کاربرد عمومی آن است. بدین معنی که همه افراد معمولی می‌توانند در پیش خود به تست چنین جملاتی بپردازند؛ پس متعارف به معنای عمومی است (یعنی مربوط به همه آنانی است که در حال زندگی معمولی‌اند).

برای نمونه اگر کسی بگوید: «سرم درد می‌کند» یا «امروز دوشنبه است». ما در زبان متعارف، در باب زندگی رایج‌مان اولاً چنین جملاتی داریم و ثانیاً این جملات بامعنی‌اند. پس در عالم زندگی متعارف چنین واقعیتی در کار است.

اما اگر همان شخص پس از آن جمله بگوید: «سرم در حال پریدن است» یا «امروز هوشنبه است». ما در زبان متعارف در باب زندگی‌مان اولاً چنین جملاتی نداریم و ثانیاً این جملات بی‌معناست. پس در عالم زندگی متعارف چنین واقعیتی در کار نیست.

نکته

باید توجه داشت که تحلیل فوق از زبان و معنی داری و نسبت آن با زندگی، در مقدمه دوم و سوم، تنها در حد زندگی متعارف و کاربرد رایج زبان در زندگی و در میان مردم عادی است. بنابراین هدف از آن ارائه یک تحلیل فلسفی و آکادمیک از قبیل آنچه نزد فیلسوفان زبان برای حل مسایلی از قبیل زبان‌های غیرمتعارف مانند زبان فیزیک، زبان متافیزیک و مساله حدود زبان یا تعیین معنایی برای فیلسوف به مثابه درمانگری و ... مطرح می‌شوند، نمی‌باشد. در واقع تنها هدف و مهم‌ترین آن، نشان دادن یک افق نظری ساده به زندگی و زبان و نسبت کلی آنها، در عالم زندگی و زبان متعارف‌مان و اخذ شیوه‌ای از آن برای انکشاف حقایق زندگی است.

نتیجه

اگر مقدمات فوق درست باشند می‌توان پذیرفت که پرسش و پاسخ‌های ویژه‌ای که در صدر مقاله در حوزه زندگی مطرح شد اولاً برای هر یک از ما معنی‌دار است و ثانیاً حقایق خاصی (حقایق مرتبه سوم) در باب زندگی را آشکار و مطرح می‌کنند. با این وصف می‌توان از حوزه یا زمینه‌ای مطالعاتی با عنوان *فلسفه زندگی متعارف سخن گفت*.

مساله دوم: وجه فلسفی بودن فلسفه زندگی چیست؟

اما در این میان مساله دشوار آن است که حتی اگر معنی داری و عینیت مباحث فلسفه زندگی را بپذیریم، این پرسش باقی است که این مباحث چیزی جز امور شخص محور و مخاطب محور و خلاصه در شعاع اندیشه فرد نخواهند بود و کلیت لازم برای فلسفی بودن را نخواهند داشت و

بنابراین ما با یک فلسفه زندگی شخصی مواجه خواهیم بود. یک شاخه فلسفی بر حسب کلیت اش، فلسفی است نه خصوصیت و فردی بودنش. حال باید پرسید که فلسفی بودن فلسفه زندگی به چیست؟

یک پاسخ ممکن آن است که باید میان کلیت انتزاعی و عمومی و کلیت انضمامی و خصوصی فرق نهاد. در بیان امور شخصی، نه کلیت به معنای منطقی و صوری محض آن (وجود موضوع کلی و گزاره‌های کلی با سور کلیت در متن) است و نه به معنای عمومیت بالفعل یا همگانیت انسانی (یعنی احراز وضعیت و شرایط به نحو همگانی و مجموعه‌ای با سور جزئی). به بیان دیگر چنین حوزه‌هایی (مانند فلسفه زندگی)، ضرورتاً نه کلیت نامحدود دارند (هر انسانی) و نه عمومیت محدود (همه انسان‌های موجود). بلکه در پی احراز مقام و حدی به نام بین‌انسانیت است. در این مقام بحث بر سر مصادیق منطقی و بالفعل و قطعی انسانی نیست. مدعا این نیست که لزوماً و قطعاً همه موارد چنین‌اند (ضرورت و کلیت منطقی) یا کل موجود و بالفعل (کلیت عمومی) چنین است (لزوماً در پی احراز گزاره‌های حقیقیه و حتی خارجیه نیست) (المظفر: ۱۹۸۰: ۱۴۳-۱۴۲). بلکه مدعا این است که اولاً و بالذات در مقامی قرار می‌گیریم که همه آدمیان این مبحث را می‌فهمند و می‌توانند به نحو مضبوط و روشمند در مباحث آن مشارکت کنند و خود را در افق چنین مباحثی بیابند و آن را فهم کنند و در آن مسیر خود را راه ببرند. حداقل شروط برای قرار گرفتن در چنین حدی، احراز ویژگی بین‌انسانی است؛ یعنی اولاً سود بردن از زبان فلسفی ثانیاً معنی‌داری فلسفی مدعاها و دیدگاه‌ها و ثالثاً ضابطه‌مندی و روشمند به معنای عام و رابعاً امکان گفتگوی فلسفی در باب مباحث است (هر سه شرط). دلیل حصول معنی‌داری و حصول گفتگو هم، اساساً به سبب کاربرد زبان فلسفی است. با این وصف پرسش و پاسخ و روش و ... اگر هم بر حسب اول شخص و از طرف اول شخص باشد، اما زبان به کار رفته در آن خصوصی نبوده و بین‌انسانی است. پس در این مقام، کلیت به معنای مشارکت‌پذیری انسانی است و نه مصداق داری بالفعل و بالقوه منطقی، بر حسب کلیت یا عمومیت. به بیان دقیق‌تر به طور کلی هر گاه بتوان به نحو معنی‌دار و منظم و ضابطه‌مندی، از زبان فلسفی به معنای خاص (مثلاً زبان فلسفی کانت یا صدرا) یا زبان فلسفی به معنای عام در توضیح و بررسی موضوع یا مسأله‌ای، خواه شخصی یا جزئی یا کلی، استفاده کرد،

آن بحث و مطالعه یک مبحث فلسفی بین‌انسانی است. چرا که زبان فلسفی یک زبان بین‌انسانی است.

ما باید میان سه امر قایل به تمایز باشیم: جملات مبتنی بر اول شخص مفرد (در مقابل اول شخص جمع)، شخصی بودن گزاره‌ها (در مقابل کلی و جزئی بودن آنها) و اختصاصی بودن زبان (در مقابل گفتگویی بودن و مفاهمه‌پذیری عام انسانی یا مونولوگی در مقابل دیالوگی).

با این وصف فلسفه زندگی:

اولاً از منظر اول شخص شکل می‌گیرد (جملات اول شخصیه است نه گزاره‌های شخصیه).

ثانیاً مجموعه گزاره‌های شخصیه نیست. یعنی در عین حال که صرفاً ماهیت منطقی-گزاره‌ای به معنای کلاسیک ندارد و در قالب گزاره‌های کلیه و جزئیه مطرح نمی‌شود اما در حصار گزاره‌های شخصیه نیز نمی‌ماند و آنها را در قالب اول شخص مشارکت‌پذیر تابع روش مطرح می‌کند. به بیان دیگر فلسفه زندگی به ارائه دیدگاهی بدیل و معادل با نظریه کلیت منطق کلاسیک می‌پردازد و به جای آن از زبان فلسفی معنی‌دار و مشارکت‌پذیر و ضابطه‌مند سود می‌جوید تا به احراز کلیت انضمامی نایل آید. با این وصف فلسفه زندگی، خود را از حصار نظریه منطق گزاره‌ها از نوع منطق کلاسیک (نظریه سه وجهی گزاره: کلی، جزئی و شخصی)، جدا ساخته است؛ یعنی نسبت بدان لابلشروط (و بلکه بی‌اعتنا) است. خلاصه جملات اول شخصیه مشارکت‌پذیر، لزوماً معطوف به احراز گزاره‌های کلیه و جزئیه و شخصیه (به معنای منطقی) نیستند. چون اولاً صرفاً وجه گزاره‌ای ندارند و جمله‌اند، ثانیاً صرفاً صوری و انتزاعی نیستند و انضمامی‌اند. به بیان دیگر فاصله و تمایز آنها، تخصیصی نیست، بلکه تخصیصی است.

دو نکته قابل ذکر است: نخست، تمرکز در فلسفه زندگی اساساً بر مشارکت‌پذیری و ... جملات و دعاوی است تا وجه صوری آنها و ویژگی‌های منطقی شان. آری این قابلیت در جملات فلسفه زندگی وجود دارد که آنها را به نحو صوری، در قالب گزاره‌های جزئیه مطرح ساخت. چرا که وجود یک مورد برای این نوع گزاره‌ها کفایت می‌کند. حتی در منطق جدید اساساً

گزاره جزئیة همان وجودیه نامیده می‌شود و ناظر به وجود فردی در ازای گزاره است. اما سخن بر سر این است که این امر هیچ تأثیری در محتوا و هدف فلسفه زندگی نخواهد داشت.

دوم، می‌توان گفت که گزاره‌های اول شخصیه در فلسفه زندگی شبیه گزاره‌های طبیعی در منطق کلاسیک است. وجه شبه این است که در گزاره‌های اول شخصیه، این حال و هوای زندگی متعارف یا نحوه زندگی مشترک آدمیان یا عالم زندگی آدمیان است که موضوعی برای محمولات است و در گزاره طبیعی، این طبیعت (ذات) مشترک انسانی به نحو مقسم (انسانیت) یا قسمی (زنانگی یا مردانگی یا...) است که موضوع، محمولات است (مانند گزاره: انسان نوع است، زن باعاطفه است). (شهابی، ۱۳۶۴: ۱۵۶ و خوانساری، ج ۲، ۱۳۶۶: ۳۰)

ثالثاً زبان فلسفه زندگی در عین اول شخص بودن اش، یک زبان اختصاصی یا مونولوگی، یعنی زبانی که مطلقاً مشارکت پذیر و قابل گفتگو نباشد، نیست. مراد از زبان اختصاصی یا انحصاری، زبانی است که عملاً (و نه لزوماً به نحو فی نفسه) مشارکت ناپذیر و گفتگوناپذیر است.^۲

حال در فلسفه زندگی که در آن با جملات سروکار داریم (و نه لزوماً گزاره‌های منطقی صرف)، ما درصدد کاربرد زبان فلسفی، به نحو دقیق، منظم (با رعایت تقدم و تاخر) و ضابطه‌مند (با قواعد روشی و محتوایی)، در مورد زندگی هستیم. فلسفه زندگی بر حسب کاربرد زبان فلسفی اولاً به نحو بین‌انسانی معنی‌دار است و ثانیاً امکان روشمندی و مشارکت در آن مهیاست. پس فلسفه زندگی اول شخص محور نیز می‌تواند در حد یک نوع فهم فلسفی یا مفاهمه فلسفی میان انسانی، فراز آید و مطرح شود. هدف اولیه فلسفه زندگی صوری سازی یا کلی‌سازی محتوای خود نیست بلکه احراز مشارکت‌پذیری و ارتقای آن جهت زمینه‌سازی برای مواجهه‌ای فلسفی است، به نحو فرداً به فرد.

نیز باید به این پرسش پرداخت که آیا اساساً می‌توان در عالم فلسفه شاخه‌ای را یافت که تمام گزاره‌های آن به واقع دارای کلیت و ضرورت منطقی (باب برهان) باشند؟ آیا شاخه‌ای از فلسفه را می‌توان یافت که دیدگاه‌ها و گزاره‌های آن در حد و ارزش یقین و قطعیت منطقی و ریاضی باشند؟ اگر نه، پس فلسفه زندگی نیز در عین فقدان کلیت و ضرورت منطقی و ریاضی، می‌تواند فلسفه به

شمار آید. به نظر می‌رسد که در روزگاری که قوانین و گزاره‌های علمی به عنوان مجموعه حدس‌ها (پوپر، ۱۳۶۳: ۴۱) یا معرفت به معنای عام خود به مثابه حدس‌های احتمالاتی با بیشترین قدرت تبیینی نسبت به پدیده‌ها (میثمی، ۱۳۸۶: ۱۳) به شمار می‌روند و در نهایت از حیث منطقی در حکم جزیه‌اند (اقلی یا اکثری) و نه کلیه، می‌توان از فلسفه‌هایی با سور جزیه نیز سخن گفت!

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت که صبغه فلسفی داشتن مباحث فلسفه زندگی، با عنایت به احراز شرایط مذکور در فوق، به معنایی که گذشت، ممکن است.

نتیجه‌گیری

این بررسی در پی آن بود تا معقولیت و ارزش فلسفی چیزی به نام فلسفه زندگی را از طریق بحث در روش آن نشان دهد. فلسفه زندگی با این پرسش‌ها آغاز می‌شود که «آیا پرسش‌های مربوط به زندگی مربوط به سطح معمولی از زندگی‌اند یا به مراتب بنیادی‌تری نیز می‌توانند مربوط باشد؟» «آیا چنین پرسش‌هایی همه از نوع متافیزیکی‌اند و فراتر از زبان و فهم متعارف می‌روند یا غیرمتافیزیکی‌اند و در محدوده و ضابطه زبان و فهم متعارف می‌مانند؟» در ادامه با این سوال سروکار داریم که «اگر اولاً پرسش‌هایی بنیادین و نه لزوماً متافیزیکی، در باب زندگی قابل طرح و معنی‌دار باشند با چه شیوه و روشی می‌توان از ارزش فلسفی و عینیت آنها سخن گفت؟»

در پاسخ گفته شد که اگر پاسخ‌های مطرح در فلسفه زندگی در همان چارچوب متعارف از زبان باشند و اندیشیده شوند، می‌توان از معنی داری و عینیت و در ادامه از ارزش فلسفی آنها سخن گفت.

در واقع در این حالت ما با زبان متعارف به شیوه خاص، ولی مرتبط با لایه‌های بنیادی در خود زندگی سروکار داریم و نه تحمیل زبانی متافیزیکی بر زندگی متعارف. با این وصف همین زبان متعارف می‌تواند با ظرفیت‌هایش و کاربردهایش لایه‌های متفاوتی از زندگی را آشکار سازد، بدون آنکه نیازمند تاسیس زبانی متافیزیکی باشیم.

حتی می‌توان افزود که در این حالت لزوماً نیازی به فرض گرامر بنیادی یا گرامر عمق (تعدد و تنوع قواعد و گرامر) در زبان نیستیم. در واقع در عالم زبان با قالب‌ها و کاربردهای متعارف ولی با موقعیت‌های مختلف نسبت به زندگی مواجه هستیم. برای مثال در هنگام غذا خوردن با چنین قالبی از زبان مواجه هستیم: «غذا از آن من است» یا «این غذا مال من است». و در هنگام چالش و برخورد با دخالت دیگری در زندگی مان عیناً یا مشابه همان قالب را به کار می‌گیریم یعنی می‌گوییم: «زندگی‌ام از آن من است» یا «این زندگی متعلق به من است» یا «من زندگی خود را می‌کنم و نه دیگری را»، «من کار خودم را می‌کنم و نه دیگری را».

با این وصف در باب مساله زبان اولاً تنها نمی‌توان آموزه‌هایی فلسفی ترتیب داد بلکه می‌توان به مثابه روش نیز بدان نگریست. ثانیاً زبان چیزی در خود مانده و فرورفته در خود نیست و تنها خود را نشان نمی‌دهد بلکه وقتی در باب زندگی اند، زندگی را نیز برملا می‌کنند.

خلاصه فلسفه زندگی برای انکشاف بنیادهای زندگی دو توصیه روشی را پیشنهاد می‌کند: نخست، زندگی‌ات را بفهم، بگذار فهمت درگیر زندگی گردد. بگذار زندگی در عالم فهمت ترشح کند و تو به این ترشحات توجه کن. دوم، زندگی‌ات را به سخن آور تا به زبانی محاوره‌ای و خودمانی (زبان متعارف) خود را برملا سازد. بگذار زندگی در عالم زبان ترشح کند و به این ترشحات توجه کن. زندگی در کوزه فهم و زبان قرار دارد و هر چه در آن هست عیناً در همان دو نیز می‌تراود، چرا که از کوزه همان تراود که در اوست!

این نوشتار در عین تلاش برای ایده‌پردازی و ارائه مقاله‌ای در حد قالب‌های آکادمیک و پژوهشی و فلسفی، بهانه‌ای برای توصیه به مواجهه فلسفی با زندگی است

پی‌نوشت‌ها

۱- برای درک تمایز دقیق ایده فلسفه زندگی متعارف در این نوشتار با مباحث مشابه، می‌توان به منابع ذیل مراجعه کرد. به نظر می‌رسد که هیچیک از روش‌شناسی و محتوای منابع مذکور در باب زندگی، دقیقاً و عیناً با آنچه در این مقاله مطرح شده است، مطابقت ندارد.

- اسپیلبرگ، هربرت، جنبش پدیدارشناسی، ج ۱ و ۲ و ۳، مسعود علیا، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۱

- اسدی، محمدرضا، بنیان متافیزیکی زندگی (مندرج در مجموعه مقالات با عنوان پایان فلسفه و وظیفه

تفکر)، تهران، اندیشه امروز، ۱۳۸۴

- اسمیت، دیوید و وودراف، هوسرل، محمدتقی شاکری، تهران، حکمت، ۱۳۹۳

- اروین، ویلیام، فلسفه‌ای برای زندگی، محمود مقدسی، تهران، نشر کمان، ۱۳۹۳

- پریموزیک، دنیل تامس، مرلوپونتی، فلسفه و معنا، محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۷

- پیرسون و مولر کی، کیت و جان، فلسفه برگسن، محمد جواد پیر مرادی، تهران، سمت، ۱۳۸۹

- تولستوی، لئون، فلسفه زندگی، جلال دادگری، تهران، اشراقی، ۱۳۵۶

- جعفری، محمد تقی، فلسفه و هدف زندگی، تهران، نشر کتابخانه صدر، بی تا

- دیرکس، هانس، انسان‌شناسی فلسفی، محمدرضا بهشتی، تهران، هرمس، ۱۳۸۰

- راتال، مارک، چگونه هایدگر بخوانیم، مهدی نصر، تهران، رخداد نو، ۱۳۸۸

- ریویپر، کلود، درآمدی بر انسان‌شناسی، ناصر فکوهی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴

- رشیدیان، عبدالکریم، هوسرل در متن آثارش، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴

- سوتر، فرناندو، پرسش‌های زندگی، عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴

- شوپنهاور، آرتور، در باب حکمت زندگی، محمد مبشری، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۸

- کامات، م. و، فلسفه زندگی و مرگ، علی احمد بیات، تهران، بهجت، ۱۳۹۱

- هایدگر، مارتین، وجود و زمان، عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹

- همیلتن، کریستوفر، فلسفه زندگی، میثم محمد امینی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۴

- هیوم، دیوید، رساله‌ای در باره طبیعت آدمی، جلال پیکانی، تهران، ققنوس، ۱۳۹۵

۲- زبان اختصاصی یا انحصاری معادل با خودگویی صرف (منولوگ) است و بنابراین لزوماً و عیناً به معنای زبان خصوصی (private language) ویتگنشتاینی نیست. زبان اختصاصی مقابل زبان مشارکت

ناپذیرِ بالفعلِ بینانسانی است، بدون لحاظ قاعده مندی یا ناقاعده مندی آن و بحث در شالوده‌ها و مبانی و... آن. دلیل بود و نبود چنین زبانی، وقوع یا عدم وقوع گفتگوی عام انسانی است. زبان اختصاصی ممکن است نوعی بازی زبانی ویژه مبتنی بر قواعد عمومی زبان باشد ولی مخاطبش و قلمروش فهم و درک خود شخص یا چند شخص معدود باشد. ولی زبان خصوصی مقابل زبان عمومی و به معنای زبان مبتنی بر تجارب حسی و شهودی خصوصی اعم از روان شناختی (درد، خوشحالی و...) یا غیرروان شناختی (فطری، استعلایی یا...) و بحث در شالوده بودن آنها برای زبان و شناخت و مستقل از قواعد عمومی زبان است. و علاوه بر آن در اساس از زبان متعارف و بینانسانی و عمومی بریده و جداست.

ایده زبان اختصاصی به دنبال حکم به محال و ممتنع بودن این زبان نمی‌دهد ولی اطلاق آن را بر فلسفه زندگی روا و مقبول نمی‌داند. اما در نظریه ویتگنشتاین، اصل فرض و نیز وقوع چیزی به نام زبان خصوصی ممتنع انگاشته می‌شود.

زبان خصوصی در پی نفی امکان جعل قواعد و شیوه‌های کاملاً خصوصی و متمایز از قواعد عمومی زبان است: «شیوه‌ای که کاربر زبان برای ابراز اندیشه‌ها، احساسات و عواطف خود به کار می‌گیرد، نمی‌تواند دلبخواهی و خصوصی باشد» (دباغ، ۱۳۸۶: ۱۰۷). در حالی که تمرکز زبان اختصاصی بر روی شیوه‌های کاربری زبان نیست بلکه بر روی صرف مفاهمه پذیری و مفاهمه ناپذیری عام از طریق زبان است، بدون لحاظ شیوه و محتوا و خاستگاه و... در مورد زبان.

به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین درصدد القای این مطلب است که تجربه‌های حسی و شهودی و... شخصی، علی‌الظاهر شرط کافی تاسیس زبان خصوصی‌اند، ولی در بهترین حالت مبنا و زیربنای علی کلام اند. پس تنها شرط لازم‌اند. چرا که این قبیل تجربیات شخصی تضمین‌کننده نحوه کاربرد اصطلاحات و تسلط بر واژگان مربوط به آنها نیستند. تجربه حسی و... واقعیتی متمایز از کاربرد دقیق واژگان مربوط به آن است، گویی دو رخ داد مستقل و نمایانند. وجه تجربی و حسی بودن چیزی مانند درد، امری خصوصی و شخصی است ولی نه وجه زبانی بودنش؛ چرا که آن امری جمعی و عمومی و بنابراین قاعده‌مند به شیوه عمومی است و از دسترس فرد خارج می‌باشد (Clock, 1996: 309-315).

منابع

پوپر، کارل (۱۳۶۳)، *حدسها و ابطالها*، احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.

خوانساری، محمد (۱۳۶۶)، *منطق صوری*، ج ۱ و ۲، تهران: آگاه.

دباغ، سروش (۱۳۸۶)، *سکوت و معنا*، تهران: صراط.

شهابی، محمود (۱۳۶۴)، *رهبر نبرد*، تهران: خیام.

المظفر، محمدرضا (۱۹۸۰)، *المنطق*، لبنان (بیروت): دارالتعارف.

میثمی، سایه (۱۳۸۶)، *معنا و معرفت در فلسفه کواپن*، تهران: نگاه معاصر.

Glock, Hans Johann (1996), *A Wittgenstein Dictionary*, Cambridge, USA.